



گفت‌وگو با سیاوش گلشیری از خاطراتش با هوشنگ گلشیری تا وضعیت ادبیات معاصر ایران

هوشنگ گلشیری؛ مرز میان اصالت و وراثت



19 خرداد 1397, 13:35 / کد خبر: 47113

ادبیات معاصر ایران مدیون نام‌های بزرگی است که یکی از تأثیرگذارترین و مشهورترین آن‌ها از دیار نصف جهان یکتا قسمتی از ادبیات داستانی معاصر ایران را صاحب شده است؛ هوشنگ گلشیری، نامی است که شاهکارهای ادبی‌اش پس از سال‌ها هم چنان چاپ می‌شوند و فخر ادبیات ایران است. هوشنگ گلشیری ۲۵ اسفند ۱۳۱۶ در اصفهان چشم به جهان گشود و 16 خرداد ۱۳۷۹ در بیمارستان ایران‌مهر تهران به دیار باقی شتافت. هوشنگ گلشیری سردبیر مجله کارنامه بود و منتقدان ادبی وی را از تأثیرگذارترین داستان‌نویسان معاصر زبان فارسی دانسته‌اند.

راضیه چنگیز نائین- اصفهان امروز: ادبیات معاصر ایران مدیون نام‌های بزرگی است که یکی از تأثیرگذارترین و مشهورترین آن‌ها از دیار نصف جهان یکتا قسمتی از ادبیات داستانی معاصر ایران را صاحب شده است؛ هوشنگ گلشیری، نامی است که شاهکارهای ادبی‌اش پس از سال‌ها هم چنان چاپ می‌شوند و فخر ادبیات ایران است. هوشنگ گلشیری ۲۵ اسفند ۱۳۱۶ در اصفهان چشم به جهان گشود و 16 خرداد ۱۳۷۹ در بیمارستان ایران‌مهر تهران به دیار باقی شتافت. هوشنگ گلشیری سردبیر مجله کارنامه بود و منتقدان ادبی وی را از تأثیرگذارترین داستان‌نویسان معاصر زبان فارسی دانسته‌اند.

او با نگارش رمان کوتاه «شازده احتجاب» در اواخر دهه چهل خورشیدی به شهرت فراوانی رسید و سبکی جدید در ادبیات ایرانی معاصر پایه‌گذاری کرد تا ادبیات فارسی مدیون این نویسنده اصفهانی باشد. هرچند درگذشت این چهره مهم فرهنگی جامعه ادبی کشور با فقدان بزرگ روبه‌رو گشت اما نسل جدید خانواده گلشیری نویدبخش روزهای خوشی برای ادبیات ایران بوده‌اند. سیامک گلشیری و سیاوش گلشیری دو نویسنده معاصریند که آینده ادبیات کشورمان را با نام گلشیری عین کرده‌اند. به بهانه سالروز درگذشت هوشنگ گلشیری با سیاوش گلشیری برادرزاده هوشنگ گلشیری و نویسنده خوش‌نام کشورمان به گفت‌وگو نشستیم. سیاوش گلشیری دانش‌آموخته‌ی رشته پژوهش هنر در مقطع کارشناسی ارشد و اکنون دانشجوی دکتری در همین رشته است. او در چند ساله اخیر به عنوان داور در جشنواره‌های سینمایی و ادبی حضوری مستمر داشته است. داور بخش رمان در اولین دوره جایزه‌ی ادبی شیراز و همین‌طور داور نهایی هفدهمین و هجدهمین جایزه‌ی مهرگان ادب از جمله فعالیت‌های اوست. سیاوش گلشیری همچنین سالهاست در موسسات آموزش عالی و موسسات هنری به تدریس در حوزه‌ی فیلم‌نامه و ادبیات داستانی مشغول است و در برگزاری جلسات و نشست‌های ادبی- سینمایی در شهر اصفهان همواره کوشا بوده است. رمان «تمام بندها را بریده‌ام» نشر افراز و مجموعه داستان «مثل کسی که از یادم می‌رود» نشر روزنه از آثار اوست.

به بهانه سالروز درگذشت هوشنگ گلشیری با سیاوش گلشیری به گفت‌وگو نشستیم که در ادامه آن می‌خوانید:



22 سال از درگذشت هوشنگ گلشیری می‌گذرد. چه چیزی باعث

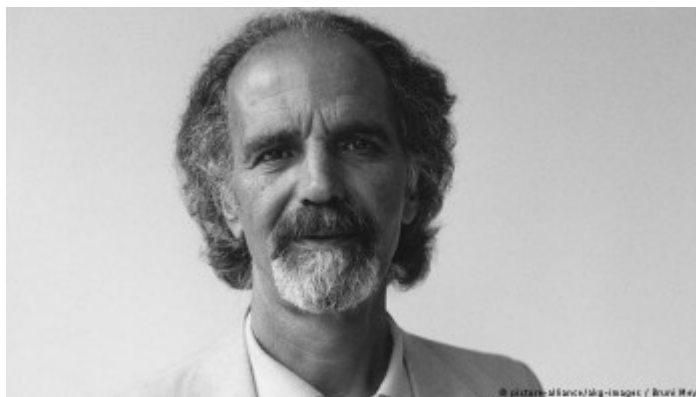
شده این نویسنده صاحب سبک اصفهانی در ادبیات ایران جاودانه شود؟

قصه جاودانه شدن علاوه بر آنکه به یک سری عوامل درونی مرتبط است اما به گمانم از همکنش مجموعه‌ای از عوامل درونی و بیرونی است که بنا به مقتضیات زمانه حاصل می‌شود. خب، اولین ویژگی گلشیری نبوغ اوست؛ از همان شعرهای اولیه و برخی داستان‌های مجموعه «مثل همیشه» و آنچه همزمان در جنگ اصفهان رقم می‌خورد، پیداست گلشیری آدم متفاوتی است. اول آنکه اشراف و احاطه کاملی به پیشینیانش دارد، از کلاسیک‌ها همه را خوانده، منظوم ادبیات کلاسیک ایران است که بعدها در «معصوم پنجم» به نوعی قدرتنمایی هم می‌کند که اگر بخوایم داستانی به سبک و سیاق گذشتگان بنویسیم، می‌توانم. در دوران دانشجویی‌اش در دانشگاه اصفهان به گفته خودش از استادها جلوتر است، هر کتابی معرفی می‌شود، پیش‌تر خوانده‌شده است؛ بنابراین درک و درایت گلشیری نسبت به مقوله زبان و آگاهی از امکانات و ظرفیت زبان فارسی شاید در همین دوران است که آرام شکل می‌گیرد و در بستری مناسب به منصفه ظهور می‌رسد. کما اینکه به‌هرحال سلسله جلساتی که گرداگرد قبر صائب رقم می‌خورد و بده بستان و حتی تضارب آراء میان قدیمی‌ترها و جوان‌ها گرایش به نوآوری را در نسل جدید به دغدغه‌ای ریشه‌دار بدل می‌کند. می‌خواهم از منظر هارولد بلوم، منتقد و نظریه‌پرداز معاصر آمریکایی به این نکته اشاره کنم که گلشیری اگرچه از نویسندگان پیش از خود متأثر است، چه کلاسیک‌ها و مدرن‌ها (همانند صادق هدایت، ساعدی، شمیم بهار، در برخی جاها جلال آل احمد و حتی بهرام صادقی) اما این تأثیرپذیری او را به نویسنده‌ای صرفاً تأثیرپذیر تبدیل نمی‌کند، در حقیقت با انکار گذشتگان است که از آن‌ها گذر می‌کند و به نوعی با واخوانی و خوانشی متفاوت به اصالت می‌رسد؛ بنابراین این خود حاصل نبوغ گلشیری است که میان وراثت و اصالت سردرگم نمی‌ماند، خلق هر داستان از او به‌نوعی واکنشی است به آثار پیشینیان‌اش. خب، به نظر من آنجا در سخنرانی‌اش موسوم به «جوانمرگی در نثر معاصر فارسی» تکلیف‌اش را با دیگران پیش از خودش روشن می‌کند که در تک داستان‌هایش یا حتی برخی از رمان‌هایش همانند «شازده احتجاب»، «کریستین و کید»، همین‌طور «آینه‌های دردار» چنین رویه‌ای کاملاً آشکار است. در کنار این‌ها اگر دهه چهل شمسی را به‌دستی تحلیل کنیم، آنچه حاصل سرخوردگی‌های کودتای سال 32 است، قدرت و نفوذی که تفکر چپ در میان روشنفکرها و جوان‌ها پیدا می‌کند، به‌علاوه حزب و دسته‌بندی‌های سیاسی-اجتماعی مطالبات جدیدی را رقم می‌زند که نمودش بعدها موج نویی است که در سال‌های انتهایی آن دهه و ابتدای پنجاه در همه عرصه‌ها به‌ویژه سینما، ادبیات و هنرهای تجسمی رخ می‌دهد.

از هوشنگ گلشیری بگوئید ایشان تا چه حد در ورود شما به دنیای ادبیات تأثیرگذار بودند؟

تا اینجا که می‌دانم در این مورد مستقیم عمل نمی‌کرد؛ اما درباره من قضیه طور دیگری بود، باوجود اینکه ایشان تهران ساکن بودند و ما در اصفهان، از وقتی که چشم‌باز کردم همواره حضورش در زندگی‌ام مؤثر بود؛ از کتابخانه‌اش گرفته که لااقل تا دوازده-سیزده سالگی‌ام بخشی‌اش در زیرزمین خانه پدری بود یا فرض بفرمایید از همان دبستان تا به حالا همیشه با این سؤال مواجه بودم که چه نسبتی با گلشیری دارم! و بعد که بزرگ‌تر شدم خودم خواندم، اولین چیزی هم که از او خواندم داستان کوتاه «خوابگرد» بود. این داستان از جمله داستان‌هایی است که متأسفانه در مجموعه «نیمه‌تاریک ماه» و دیگر مجموعه داستان‌های گلشیری نیامده است و غیر قابل چاپ. حتی یادم است خردادماه بود و در کوران امتحانات آخر سال یکنفوس خواندمش. بعد هم به‌مرور همه کارهایش را خواندم.

اما من از شعر شروع کردم، چیزهایی می‌نوشتم و بعد پررویی کردم و برای او خواندم، یعنی خواست که بخوانم. اول شعر و بعد همداستان. توی این مدت هم در سفری که به تهران داشتم یا او به اصفهان، برایم کتاب می‌خرید. مرداد 78 بود، در آخرین سفرش به اصفهان پس از خواندن داستان کوتاهی به پدرم توصیه کرد مرا برای مدتی هم که شده به تهران بفرستد اما متأسفانه من اصفهان دانشجوی بودم و بعد هم هیچ‌کس فکرش را نمی‌کرد این‌قدر زود از دست برود. اگر بود حالا 81 ساله بود و ای‌کاش بود و فقط به خاطر خودش زندگی می‌کرد. بعد از مرگ اش تا مدت‌ها کابوس می‌دیدم که به اصفهان آمده است و صدایم می‌کند تا نوشته‌ها را برایش بخوانم اما من هیچ‌چیزی نداشتم، دریغ از یک کلمه.



هوشنگ گلشیری آدم متفاوتی است. اول آنکه اشراف و احاطه کاملی به پیشینیانش دارد، از کلاسیک‌ها همه را خوانده. در دوران دانشجویی‌اش در دانشگاه اصفهان به گفته خودش از استادها جلوتر است، هر کتابی معرفی می‌شود، پیش‌تر خوانده‌شده است؛ بنابراین درک و درایت گلشیری نسبت به مقوله زبان و آگاهی از امکانات و ظرفیت زبان فارسی شاید در همین دوران است که آرام شکل می‌گیرد و در بستری مناسب به منصفه ظهور می‌رسد. **کدامیک از رمان‌ها و کتاب‌های هوشنگ گلشیری را بیشتر دوست دارید و به دیگران هم پیشنهاد می‌کنید.**

آدم همواره سعی می‌کند چیزهایی که دوست دارد را دوباره خوانی کند. مثلاً تازگی‌ها بند کرده‌ام به داستایوسکی و می‌خواهم همه کارهایش را با نقد و تفسیر دوباره بخوانم. اصلاً به گمانم آثار آدم‌های پیشرو از این خصیصه برخوردار است که در هر دوره زمانی می‌توان دوباره خواندشان و البته که باز تازه‌اند و همواره آموختنی. در مورد گلشیری قصه‌های کوتاهی که بارها خوانده‌ام و حتی در کلاس‌های داستان‌نویسی تأکید می‌کنم «گرگ» است، «معصوم اول»، «نقش‌بندان»، «فتح‌نامه مغان» و «نمازخانه کوچک من» و قطعاً «انفجار بزرگ» و «خانه روشن»؛ رمان‌ها هم «شازده احتجاب»، «آینه‌های دردار»، «بره گمشده راعی» و «جن‌نامه».

شما نیمی از رمان «تمام بندها را بریده‌ام» را به شیوه سیال ذهن قلم‌زده‌اید. به‌نوعی می‌توان برخی از آثار شما را دنباله‌رو سبک روایی هوشنگ گلشیری دانست. چرا نویسندگان اندکی بعد از هوشنگ گلشیری به شیوه سیال ذهن برای روایت رمان‌هایشان گرایش داشته‌اند؟

تأثیر گلشیری بر من یا دیگران به یک سبک و سیاق ویژه محدود نمی‌شود. جریان سیال ذهن، پیش از گلشیری هم به‌نوعی بوده است. مثلاً در شکل‌گیری «شازده احتجاب» او متأثر از «خشم و هیاهو» نوشته فاکنر است. اگرچه رگه‌هایی از «بوف کور» هم از نظر بینامتنی در این اثر آشکار است؛ اما نخست باید این تفاوت را میان تأثیر و تقلید قائل باشیم تا پس از آن بتوانیم چگونگی این تأثیرات را تحلیل کنیم. ببینید رویکرد متفاوت گلشیری به ذهنیت و همین‌طور ذهنی کردن عینیت، درون‌گرایی و چگونگی پرداخت تک‌گویی‌ها، همین‌طور نحوه روایت داستان‌هایش و کاربرد زبان، متناسب با فرم هر قصه او را از دیگران متمایز می‌کند. فرض کنید عدم قطعیتی که بر سرتاسر داستان «شب شک» سایه می‌اندازد اگرچه متأثر از جریانی متعلق به رمان نو فرانسه است اما خلق برخی از تمهیدات ویژه خود نویسنده، قصه متفاوتی را رقم زده است. همان‌طور که برای مثال اصراری که او در بازآفرینی مجدد فرم‌های روایی اینجایی دارد؛ چنانچه در «آینه‌های دردار» به فرم هزار و یک‌شبهی نزدیک می‌شود؛ بنابراین تأثیر گلشیری بر نویسندگان پس از خود یا دیرآمدگان تنها به یک یا دو مؤلفه خاص محدود نمی‌شود. تأثیر او در گستره ادبیات داستانی غیرقابل انکار است. همین‌طور در مضامینی که گزینش می‌کند و اندیشه‌هایش. آنچنان که هدایت و برخی دیگر. تا زبان فارسی جریان دارد، این ویژگی‌ها از یک نویسنده به نویسنده‌ای دیگر و از سبکی به سبک دیگر دائم در حال شکل‌گیری و تکمیل است؛ بنابراین تأثیرگذاری و تأثیرپذیری نه نقطه‌ای که دورانی و در تمامی عرصه‌ها رخ می‌دهد و همین است که جریان پویایی را در ادبیات سبب می‌شود. همان‌طور که در تحلیل داستان‌های موراکامی تنها نمی‌توان به وجوه ویژگی‌های داستان‌های ریچارد کارور بسنده کرد و این جریان از چخوف تا همینگوی قابل بررسی است.

نظر شما درباره رمان‌های امروزی که بیشتر نویسندگان آن جوان‌ها هستند چیست؟ آیا سلیقه مخاطب ایرانی که روزگاری رمان‌های نویسندگانی همچون هوشنگ گلشیری و محمدعلی جمال‌زاده را مطالعه می‌کرده تنزل پیدا کرده یا سطح سلیقه‌شان بالاتر رفته است؟

در سالی که گذشت من دو جایزه را به‌عنوان داور نهایی داوری کردم، در بخش رمان جایزه شیراز و در دو بخش رمان و داستان کوتاه، جایزه مهرگان ادب و آثاری از نویسندگان جوان هم بودند که موردتوجه قرار گرفتند. از جمله زهرا عبدی با رمان «ناتامی» و سروش چیت ساز با مجموعه داستان «نوبت سگ ها»، همین طور زهره شعبانی «اسم شوهر من تهران است»؛ اما متأسفانه با وضعیت قابل قبولی روبرو نیستیم، عطش در صحنه بودن، بهتر است بگویم همیشه در صحنه بودن چه از طرف ناشر و چه نویسنده، جایگاه نویسنده را به‌عنوان یک اندیشمند تا حد هنرپیشه‌های درجه چندم، آن هم با ادواتوار هایشان تنزل داده است. بله؛ بیشتر آثار سطحی‌اند، مصرف‌گرایی و قواعد مختص به خودش همه‌چیز را تحت شعاع قرار داده و به گمانم هر سال دائم به‌جای ارتقای سلیقه مخاطب او را با ندانم کاری‌ها و همین‌طور منفعت‌طلبی‌هایمان از جریان جدی هنر و اندیشه دورتر کرده‌ایم.

نویسنده موردعلاقه ایرانی شما از میان نویسندگان قدیمی و نسل جدید چه کسانی هستند؟

تقریباً همه را خوانده‌ام و سعی می‌کنم ویژگی‌ها و نوع نگاه هر نویسنده را به نسبت آثار خود و دیگران تحلیل کنم؛ اما برای پاسخ به سؤال شما هدایت، گلشیری و بهرام صادقی را همیشه ستایش کرده‌ام. بدون حضور هر سه آبخورد داستان‌نویسی ما حتماً چیزی کم داشت. می‌ماند محمد کلباسی، ابوتراب خسروی، کورش اسدی که او هم با رفتن اش تلخ‌تر مان کرد، رضا قاسمی و قاسم کشکولی که همواره آثارشان را با اشتیاق خوانده‌ام و برایشان احترام زیادی قائلم.

شما رابطه خوبی با سینما دارید و در کنار نوشتن رمان و داستان فیلمنامه‌نویسی هم تدریس می‌کنید. به نظر شما چرا اقتباس از آثار بزرگ ادبیات ایران در سینما تا این حد مهجور است و اگر قرار بود خود شما از یکی از داستان‌ها و رمان‌های مشهور فارسی فیلمی بسازید انتخاب شما کدام رمان و نویسنده بود؟

قضیه اقتباس مبحث متفاوتی است. وضعیت نازل و فقیر سینمای امروزمان در چند مسئله ریشه دارد که یکی اش بیگانگی فیلمسازان ما با مقوله داستان و رمان است. آنها روایت را نمی‌شناسند و اگر درجایی هم برای مثال به سراغ اقتباس می‌روند به سبب فقر سوژه، ناتوانی در پردازش ایده‌ها و البته چیزهایی دیگر است. معمولاً اگر قصه‌ای این امکان را دارا باشد که از دلالت کلامی به دلالت تصویری بدل شود به راحت‌ترین حالت این عمل انجام می‌شود. در صورتی‌که به گمان من فهم انتخاب یک اثر به‌مقتضای زمانه از اهمیت بیشتری برخوردار است و نکته دیگر قائل بودن به این واقعیت که اقتباس به معنای تبدیل عین به عین نیست. اقتباس در عنصر برگزفتگی معنا پیدا می‌کند، طوری که داستانی را در فضا و مکانی جدید و متفاوت از آن خود کنی. به همین علت است که «ناخدا خورشید» بر اساس رمان «داشتن و نداشتن» همین‌گویی هنوز بر قله فیلم‌های اقتباسی بعد از انقلاب جای دارد. در دهه هفتاد و هشتاد هم تک‌توک با برخی از نمونه‌های شاخص ادبیات ایران و جهان مواجه می‌شویم، مثلاً «گاوخونی» افخمی، «شب‌های روشن» مؤتمن و «اینجا بدون من» توکلی. کوتاه آنکه من دلیلی در به تصویر درآمدن فلان شاهکار داستانی تنها به علت شاخص بودن یا شاهکار بودن نمی‌بینم. اثر باید شاخصه تبدیل‌شدن به داستان تصویری را داشته باشد. کما اینکه هر دو نسخه‌ای که از «بوف کور» ساخته شد، هیچ‌گاه نتوانستند قابلیت‌های اثر مبدأ را حفظ و به تصویر بکشند.

اصفهان در پرورش نویسندگان بزرگ همواره پیشتاز بوده. خانواده گلشیری، محمدعلی جمال‌زاده، بهرام صادقی و محمدرحیم اخوت تنها بخشی از این مجموعه گرانبها هستند. به نظر شما چرا اصفهان تا این حد در ادبیات پیشتاز است؟ درباره نسل جدید نویسندگان اصفهان می‌توان چنین ادعایی کرد؟

فقط ادبیات نیست؛ به پیشینه این شهر نگاه کنید. در جای دیگر هم گفته بودم این شهر نزدیک به سه قرن پایتخت ایران بوده است؛ بنابراین ما به‌تمام معنا و با تمام شاخصه‌هایش از معماری گرفته تا هنرها و روابط اجتماعی-سیاسی مردمانش با یک شهر اصولی روبرویم. حالا بماند که برخی از خصلت‌ها جای نقد دارد! اما اگر قائل به مکتب داستان‌نویسی اصفهان باشیم، بعضی از مؤلفه‌ها بر اساس همین خصلت‌هاست که شکل می‌گیرند. پوشیده‌گویی، زبان طعنه‌زن و کنایه‌گو، باردار بودن کلام، استعاری بودن و معنادار بودن کلام و از همه مهم‌تر ذهنی بودن و درگذشته بودن و درگذشته ماندن آن‌هم با دیدی در زمانی چه در شعر، سبک اصفهانی و یا هندی و چه در داستان و در نوشته کسانی چون بهرام صادقی، هوشنگ گلشیری، محمد کلباسی و دیگرانی چون فرخفال، محمدرحیم اخوت و ... جای بررسی دارد. به نظرم امروز به چنین تعریف سطحی انگارانه ای نمی‌توان بسنده کرد که هر نویسنده را به‌جایی که در آنجا به دنیا آمده و زیسته متعلق دانست. خب، تعداد نویسنده‌هایی که در اصفهان کار می‌کنند در حال افزایش‌اند. برخی با های و هوی و هیاهو و برخی دیگر بی‌صدا در جلسه‌ای حضور می‌یابند و بعد هم کار خودشان را می‌کنند و تمام؛ و درباره پیشتاز بودن نسل جدید نویسندگان هم بگذارید کمی دیگر به خودمان و دیگران فرصت بدهیم تا ببینیم چه پیش خواهد آمد.

جای خالی جایزه ادبی هوشنگ گلشیری به‌شدت در جامعه ادبی اصفهان و ایران حس می‌شود. چرا جایزه ادبی هوشنگ گلشیری متوقف شد؟

بله متوقف شدن هر جریان فرهنگی جای تأسف دارد؛ بویژه جایزه گلشیری و ای کاش ادامه می‌یافت. عدمحمایت و دست‌تنها بودن خانم فرزانه ظاهری (همسر هوشنگ گلشیری) قطعاً از مهمترین دلایل متوقف شدن این جایزه ادبی است. درباره موارد دیگر سکوت می‌کنم اما یکی از آرزوهایم پی‌اگرفتن بنیاد هوشنگ گلشیری است. بنیادی که کارش تنها به جایزه ادبی ختم نشود.